

تولیدی «مهربانی» با کم‌توانان پرتلاش

گفت‌وگو با «علی مهربانی» معلم بازنشسته‌ای که همه کارکنان کارگاه تولیدی لوازم ورزشی او، شاگردان کم‌توان ذهنی‌اش هستند

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

پنج شنبه ۱۸ آذر ۱۴۰۰

۴ جمادی الاول ۱۴۴۳ ۹ دسامبر ۲۰۲۱

شماره ۲۰۸۲۲

۲۰۴۲



علیرضا کاردار، روزنامه‌نگار

پرونده

چند روز پیش عکس‌هایی در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد با این توضیح که آقای «علی مهربانی»، چند سالی است در اطراف شهری کارگاه تولید لوازم ورزشی، خانگی و مدرسه‌ای راه‌انداخته که در آن فقط جوانان کم‌توان ذهنی را استخدام می‌کند. هر چند بعدها آقای مهربانی به ما گفت که خانواده این بچه‌ها خیلی مایل نیستند عکس فرزندان‌شان منتشر شود و برای همین ما چهره‌ها را کمی محو کردیم. آقای مهربانی معلم بازنشسته‌ای است که کارش را با تدریس به کودکان استثنایی آغاز کرده و بعد از بازنشستگی هم دست همین بچه‌هایی را که تربیت کرده بود، گرفته تا آموزش‌های‌شان بریاد نرود. او که همانند نام خودش و کارگاهش، مهربانی از لحسن می‌بارد و عاشقانه این بچه‌ها را دوست دارد، از آغاز کارش برای مان گفت و مشکلاتی که این روزها بان دست و پنجه نرم می‌کند. هر چند با اکره گفت و گو با ما را پذیرفت و می‌گفت کار مهمی نکردم اما راضی شد تا برای ما، از ماجرای گفته‌نشده در باره این کارگاه متفاوت بگوید.



تقاضا برای کار کردن در کارگاه‌مان زیاد است

آقای مهربانی با روحیه معلمی‌اش به خوبی توانسته این شاگردان سر و کله بزند. او که راهورسم آموزش به دانش‌آموزان کم‌توان ذهنی را بلد است، با تلاش و پشتکاری خستگی‌ناپذیر دست از آموزش آن‌ها بر نمی‌دارد، حتی اگر لازم باشد موضوعی را ۱۰ بار توضیح بدهد. ولی این تنها سختی این راه نیست. اواز مشکلاتی که با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کند، می‌گوید: «تقاضا برای کار کردن بچه‌ها در کارگاه‌مان زیاد است. خانواده‌ها فکر می‌کنند ما بنگاه کاریابی هستیم، زنگ می‌زنند و با التماس می‌خواهند بچه‌هایشان را استخدام کنیم. ولی متأسفانه جانداریم تا نیروی بیشتری بگیریم، ما با تولید ۴-۵ قلم جنس کارمان را شروع کردیم و الان حدود ۲۳ وسیله تولید می‌کنیم. می‌توانیم ظرفیت تولیدمان را افزایش دهیم ولی امکان گسترش کارگاه را نداریم. مشکل ما علاوه بر هزینه بالای اجاره کارگاه، حق بیمه است که برخلاف این که گفته شده برای افراد کم‌توان باید ۱۰ درصد باشد، ولی از ما ۳۰ درصد حق بیمه می‌گیرند. هر بار هم به بیمه مراجعه کرده‌ایم و گفته‌ایم اداره‌ها باید ۳ درصد از افراد معلول کمک بگیرند ولی ما ۱۰ درصد کارگران مان معلول هستند، فایده‌ای نداشته است.» او می‌گوید: مشکل فقط حق بیمه نیست. چون بچه‌ها همه ساکن آن منطقه هستند و نمی‌تواند جای کارگاه را به خاطر مشکل در رفت و آمد آن‌ها تغییر بدهد، امکان تغییر مکان کارگاه را هم ندارد. او ادامه می‌دهد: «خیری پیدا شده که زمینی را برای کارگاه‌مان بسازد ولی اداره‌ها مجوز ساخت نمی‌دهند. الان ماهی حدود ۱۱ میلیون تومان حق بیمه می‌دهیم. ۱۰ میلیون تومان هم اجاره کارگاه است. حقوق همه بچه‌ها هم طبق قانون وزارت کار پرداخت می‌کنیم. حتی به دو نفر از آن‌ها که ازدواج کرده‌اند و یک نفرشان فرزند دختر باهوشی دارد حقوق بیشتری می‌دهیم تا بتوانند خانواده‌را بچرخانند. اگر ادارات با ما همکاری کنند دست کم ۱۰ نفر دیگر از این بچه‌ها را می‌توانیم به کار بگیریم.»

خودم را مدیون این بچه‌ها می‌دانم

ولی این معلم دلسوز منکر تاثیر دعای خیر در حق خودش و کارش نیست. این تاثیر مثبت را چنین توضیح می‌دهد: «وقت‌هایی بوده که کارم به مورسیده ولی پاره نشده. یعنی گاهی در کارهایی مانده‌ام که خسته شده‌ام و گفته‌ام ولش کن و دیگر ادامه نمی‌دهم ولی دستم را به سمت خدا گرفته‌ام که خودش کمک کند و کار درست شده است. هر چند واقعا کار ما که به این مرحله رسیده فقط به خاطر دعای پدر و مادر این بچه‌ها بوده است. خانواده‌ها که بیشترشان از نظر مالی ضعیف هستند هم می‌گویند وقتی بچه ما صبح بلند می‌شود و با یک ظرف غذا می‌آید سر کار، انگار دنیا را به ما داده‌اند. همین که بچه‌ها در خانه نیستند و حتی اطرافیان می‌پینند که این‌ها سر کار می‌روند و بعضی افراد سالم بیکار هستند، یک دنیا بر ایمان ارزش دارد و دعا بمان می‌کنند. من همه جا گفته‌ام که نان این بچه‌ها را خورده‌ام. چه زمانی که ۳۰ سال معلم‌شان بودم و حقوق گرفتم، چه الان که دارند در کارگاهم کار می‌کنند. برای همین خودم را مدیون این بچه‌ها می‌دانم و خودم را موظف می‌دانم که فقط باید همین بچه‌ها را به کار بگیرم. خدا را شکر در کارم هم موفق بوده‌ام. ای کاش مشکلات از سر راه من که توان اضافه کردن نیرو را دارم، برداشته شود و سازمان‌ها همکاری کنند. هر کمکی به ما نباشد، کمک به همین بچه‌هاست. خودم که حقوق بازنشستگی دارم. کارگاه‌های دیگری هم بودند که از این بچه‌ها استفاده می‌کردند ولی متأسفانه به دلیل مشکلات و نبود حمایت، از ادامه کار بازماندند. البته نهاد‌های مختلف زیادی به ما کمک کرده‌اند، کمک‌شان هم این بوده که بر ایمان دعا کرده‌اند تا خدا عاقبت‌مان را به خیر کند و پدر و مادرمان را بیامرزند!»

همسر من می‌گوید برای دختران کم‌توان هم

کارگاه بز نیم

علی آقای مهربانی از همراهی خانواده‌اش در این راه می‌گوید: «همسر من هم معلم بازنشسته مدارس استثنایی است که مشوق بزرگی برایم در این کار بوده است. وقتی خسته می‌شدم دلدارای می‌داد که عیبی ندارد و برای این بچه‌ها کار کن. همیشه پشتیبانم بوده است. دو دختر دارم که یکی معلم است و به تازگی ازدواج کرده و یکی هم دانش‌آموز است. بچه‌هایم کارم را دوست دارند و دلگرمی‌ام می‌دهند. گاهی با همسر صحبت می‌کنیم که کاش بشود چنین کارگاه‌هایی برای دختران کم‌توان هم راه‌انداخت. به هر حال پسر از خانه بیرون می‌زند، ولی دخترهای کم‌توان معمولاً در خانه می‌مانند. اگر بشود به آن‌ها هم هنر و فن آموخت تا برای خودش کار کنند، خیلی خوب می‌شود. هم درآمدی دارند و هم چون بیمه می‌شوند، تا آخر عمر حقوق ثابتی خواهند داشت و خانواده خیال‌شان راحت می‌شود. مثلاً یکی از کارگرهای خودم چند ماهی بیمار بود و نتوانست سر کار بیاید، ولی حقوق بیکاری گرفت. یا دیگری که ازدواج کرد بر برای همسرش و فرزندش هم دفترچه بیمه گرفت و می‌تواند از مزایایش استفاده کند.»

خیالم از بابت کیفیت

کارشان راحت است



آقا معلم می‌گوید اوایل باید خیلی هوای کارگاه را می‌داشته و حواسش می‌بوده که خوب آموزش ببینند. ولی بعد که کار را یاد گرفتند مانند افراد عادی و حتی با دقت‌تر از آن‌ها وظیفه خود را انجام می‌دهند. البته در کارگاه مهربانی قوانین سفت و سختی هم برپاست. رعایت ادب، احترام به دیگران، نظافت و مرتب بودن کارگاه، مسائلی است که آقای مهربانی روی آن‌ها تاکید دارد و به این راحتی از این موارد نمی‌گذرد. او لذت کار کردن با این افراد را این گونه تشریح می‌کند: «جالب است که این بچه‌ها اصلاً بلد نیستند دروغ بگویند و کلک بزنند. حتی دوست دارند که خودشان را در کار نشان بدهند. یک خصلت خوب دیگری که دارند این است که دوست دارند کار را به بقیه یاد بدهند. نیروی جدید که می‌آید می‌رود زیر دست قدیمی‌ترها و آن‌ها با علاقه بهشان آموزش می‌دهند. از این جهت خدا را شکر می‌کنیم.» در ادامه از این حس مسئولیت‌پذیری بچه‌ها بیشتر می‌گوید: «خدا کند کرونا از این مملکت برود، ولی این بیماری برای کار ما خوب بود. در این مدتی که بچه‌ها و بزرگ‌ترها در خانه بودند، خرید

در خانه بودند، خرید وسایل ورزشی مثل فوتبال دستی زیاد شد که بازار ما هم رونق گرفت. البته مادر کارگاه مسائل بهداشتی را رعایت می‌کنیم و خدا را شکر هیچ کدام از بچه‌ها مبتلا نشده‌اند. ولی خودم و خانواده‌ام به شدت بیمار شدیم. جالب این که ۱۰ روزی که در خانه افتاده بودم همین بچه‌ها خیلی قشنگ کارگاه را گردانند. در این حد که جنس تولید و لوازم را باگیری می‌کردند و برای مشتری می‌فرستادند.»

از معلمی تا استادکاری برای ساخت وسایل ورزشی

آقای مهربانی که خیلی اتفاقی و بنا به نیاز اداره آموزش و پرورش در آن زمان و خالی بودن ظرفیت فقط همین آموزشگاه، معلم یک مدرسه استثنایی شده است، آغاز داستان آشنا شدن با این بچه‌ها را این گونه توضیح می‌دهد: «کار ما با معلمی در مدارس استثنایی و آموزش بچه‌های کم‌توان ذهنی شروع کردم. از قبل کمی به کار فنی علاقه داشتم و با برادر هم به صورت تفریحی و سبایی می‌ساختیم. در مدرسه چند سالی معلم ورزش بودم تا این که زمینه‌ای جور شد که کار و حرفه در این مدارس اهمیت پیدا کرد و من هم که سابقه‌اش را داشتم و با ابزار آشنا بودم، وارد حرفه‌آموزی در مدارس راهنمایی و دبیرستان استثنایی شدم. این طور شد که کارآموزش به بچه‌ها را آغاز کردم.» آقا معلم در جوانی به همراه برادرش با باز کردن یک دستگاه فوتیبال دستی و الگو گرفتن از آن، به ساخت این وسیله علاقه‌مند شده بود و بعد هم همان راه را در پیش گرفت. او در ادامه صحبت‌هایش می‌گوید: «در زمان معلمی هم وسایل ورزشی می‌ساختم. برای همین به این فکر افتادم که به بچه‌ها هم این رشته را آموزش بدهم. با این کار بچه‌ها می‌توانستند چیزهایی را که آموزش دیده بودند، به بازار هم عرضه کنند و وقتی نتیجه کارشان را می‌دیدند بیشتر تشویق می‌شدند. به همین دلیل زمینه کاری‌ام را افزایش دادم.»

خانواده‌ها نگرانی زیادی از آینده این بچه‌ها دارند

این گونه بوده که این استاد کار مهربان تصمیم می‌گیرد تا علاوه بر علم‌آموزی به دانش‌آموزانش، فنی را هم که بلد است به آن‌ها یاد بدهد. او سپس نگرانی‌های خانواده‌های این بچه‌ها را که در مناطق حاشیه‌ای و کم‌برخوردار زندگی می‌کنند و اگر سرشان گرم کار مفیدی نباشد، در کوچه و خیابان می‌گردند، این طور بیان می‌کند: «در مدرسه وقتی با خانواده این بچه‌ها صحبت می‌کردیم، می‌دیدیم دغدغه‌شان این است که فرزندان‌شان وقتی در مدرسه آموزش دیدند، بعد وضعیت‌شان چه می‌شود و کجا باید بروند. نگران بودند که در بیرون کاری گیرشان می‌آید یا نه. هدف ما از آموزش حرفه و فن این بود که به بچه‌ها کار یاد بدهیم تا وقتی از مدرسه خارج شدند بگویند این کارها را بلدیم. بیشتر آن‌ها هم بعد از پایان مدرسه در جایی مشغول کار می‌شدند.» شاید این جنبه از این کار نیکی‌ای آقای مهربانی کمتر دیده بشود. این که بارها اندازی یک کارگاه تولیدی، علاوه بر کارآفرینی و درآمدزایی، جلوی بسیاری از بزه‌کاری‌ها و فاجعه‌های اجتماعی احتمالی را هم گرفته است. معلوم نیست اگر آقا معلم دست این پسرهارا نمی‌گرفت، چه آینده‌ای برایشان رقم می‌خورد.

سرانجام کارگاه آقا معلم

راه افتاد

مهربانی آقا معلم به همین جا ختم نمی‌شود. آقای مهربانی بعد از بازنشستگی هم دانش‌آموزانش را رها نمی‌کند. او که هنوز به مدرسه‌ای که در آن درس می‌داده سر می‌زند، تصمیم می‌گیرد دست دانش‌آموزانش را بگیرد و رهاایش نکند. خودش در این باره می‌گوید: «سال ۱۳۹۴ که بازنشسته شدم با برادر تصمیم گرفتیم کارگاه کوچک خانه‌پدری را ترک کنیم. یک کارگاه ۱۵۰ متری



اجاره و با یک نفر از همان بچه‌ها کار را شروع کردیم. یواش‌یواش در بازار شناخته شدیم و دیدیم تقاضا زیاد است و نیرو می‌خواهیم. یک کارگر دیگر آوردیم و همین طور نیرو اضافه کردیم. باز دیدیم مکان مان کوچک است و یک جای بزرگ‌تر اجاره کردیم. همان بچه‌ها را به کار گرفتیم که الان ۱۰ نفر هستند و در کارگاهی حدوداً ۵۰۰ متری در حال ساخت لوازم ورزشی مانند فوتیبال دستی در سایزهای مختلف، میله بارفیکس، پایه و الیبال و بسکتبال، دروازه گل کوچک و... هستیم. حتی وسایل فوتیبال دستی برای کارگاه‌های دیگر هم تولید می‌کنیم و با آن‌ها بده‌بستان داریم.»

مشتریان هم زیاد شده‌اند

استاد مهربانی که بچه‌ها هنوز به یاد دوران مدرسه او را «آقا» صدا می‌زنند، علاوه بر معلم و صاحبکار بچه‌ها، در نقش پدرخوانده‌شان هم هست و بچه‌ها به او به چشم یک پدر دلسوز و عاشق نگاه می‌کنند و حرف فقط حرف اوست. این کارآفرین گسترش کارش را این گونه تعریف می‌کند: «الان مشتریان مان هم زیاد شده‌اند و تقریباً در همه شهرها ما را می‌شناسند. یک سری از خریداران وقتی می‌فهمند ما برای ساخت تولیدات مان از این بچه‌ها کمک می‌گیریم، بیشتر بهمان سفارش می‌دهند تا کمکی به این‌ها شود. برادر هم بعد از ازدواجش از کارگاه رفت و الان من هستم و این بچه‌ها.»